

ماجرای عشق و عاشقی میدون

می‌خواهم آقا‌زاده شوم

● **بوريا عالمي**: من میدون هستم، میدون دوم، عاشق سوفیا، مشکل اینجاست که بابای سوفیا آدم كاملا مادی‌ای است و منی که كاملا غیرمادی هستم به چشمش نمی‌آیم. مشکل اینجاست که من یک‌پارچه آقا هستم اما پدرم یک توپ پارچه نیست و یک آدم معمولی است. اگر پدر من جای یک آدم معمولی یک آقا بود الان من هم آقا‌زاده بودم و بابای سوفیا دیگر حساسیتی روی من نداشت. به‌هرحال من بیدی نیستم که با این باده‌ها بلرزم یا پارچه‌ای نیستم که با این باده‌ها بادبان شوم، من میدون هستم، میدون دوم و اگر کسی قرار باشد دوم بزند من هم می‌پیچم و می‌پیچانم. به بابای سوفیا گفتم: سوفیا را بده من.

بابای سوفیا گفت: پسر تو ژانی، چه‌کاره‌حسن‌بکی؟ تو آه ننداری با ناله سودا کنی. بچه‌های مردم را بین این‌همه پول‌پوله دارند فکر زن گرفتن نیستند. چرا؟ چون عقل اقتصادی دارند. بچه‌های مردم آقا‌زاده هستند، تو میدونی، بچه‌های مردم مثل فرفره پول درمی‌آورند تو هنوز دست‌به‌فره‌ای. می‌دانی که من روی وطن و ناموس و پرسپولیس حساسم، روی فرفره هم حساسم.

بابای سوفیا گفت: پسر تو ژانی، چطور می‌شود به ژئان فرصت داد که برود کارخانه و پورشه بازگردد؟ فوق‌فوقش بروی کارخانه ژئان‌وانت می‌شوی. گفتم: كاملا منطقی فرمودید. پس اجازه بدهید من با سوفیا ازدواج کنم. این‌طوری تلاش می‌کنم در آینده آقا شوم و مسئولیت را از دوش سوفیا برمی‌دارم و خودم دست‌به‌کار می‌شوم و آقا‌زاده تولید می‌کنم. بابای سوفیا گفت: پسر تو اصلا می‌فهمی؟ گفتم: من تنها چیزی که می‌فهمم این است که سوفیا را دوست دارم. هدف سوفیاست، باقیش وسیله است. شما هم وسیله‌ای. بابای سوفیا که دید من بهش نگاه ابزاری دارم عصبانی شد و یک وسیله از روی میز برداشت و پرت کرد سمت من. من هم هد زدم. بعد هم از خانه انداختم بیرون و گفتم: اگر توانستی تا آخر هفته پولدار شوی برگرد. نتیجه‌گیری اگر یک‌پارچه آقا باشی معنیش این نیست که آقا‌زاده باشی. اما اگر آقا‌زاده باشی حتما می‌گویند یک‌پارچه آقایی.

شترق روزنامه

دوشنبه ۳۰ فروردین ۱۳۹۵ • ۱۰ رجب ۱۴۳۷ • ۱۸ آوریل ۲۰۱۶ • سال سیزدهم • شماره ۲۵۶۲ • ۲۰ صفحه اذان ظهر تهران ۱۳:۰۴ • اذان مغرب ۱۹:۵۹ • اذان صبح فردا ۴:۵۷ • طلوع آفتاب ۶:۲۶

روزنامه‌فرو

fardashargh@gmail.com

کارتون خواب

● **علی رومانی**
aliriomani84@gmail.com

دستور ویژه استاندار تهران برای پیگیری قتل ستایش



●علی‌امغر سیدآبادی

خدا نصیب هیچ‌کس نکند؛ اما اگر سروکارتان به بهشت‌زها افتاده باشد، خواهید دید کارآمدترین دستگاه اداری ایران است، یا بهتر است بگوییم جزء کارآمدترین‌هاست، چون من که با همه دستگاه‌های اداری کشور سروکار نداشته‌ام. تازه بهتر است قید زمانی هم بگذارم که اگر کسی در زمان دیگری سروکارش به آنجا افتاد و با وضعیت متفاوتی روبه‌رو شد، من مسئولش نباشم.

تا هفت، هشت ماه قبل که سروکار من به بهشت زهرا افتاد، به نظرم سازمان بهشت‌زها کارآمدترین دستگاه اداری ایران بود. چرا این را می‌گویم؟ چون احساس می‌کردم نسبت به یک سال قبل‌ترش که گذرم افتاده بود، افت داشت. شاید شاشنی بود و مثلا آدم قبلی که آنجا کارم را راه می‌انداخت، آدم بهتری بود.

نظم و ترتیب انجام کارها و خلق‌وخوی کسانی که کارها را راه می‌انداختند، با اینکه در فضای مستعد

تتش کار می‌کردند، قابل مقایسه با هیچ سازمان دیگری نبود. همه مراحل کار در زمان تعیین‌شده و بدون نیاز به مراجعه چندباره انجام می‌شد و یک نفر را همراهان کرده بودند که راهنمایی‌مان کند و او کارش را به‌درستی انجام می‌داد. با اینکه در آن لحظات ذهن آدمی درگیرتر از آن است که بتواند

به چنین اموری فکر کند، نحوه انجام کارها و رفتار متولیان نسبت به ادارات دیگر چنان متفاوت بود

که نمی‌شد به آن فکر نکرد و نرسید اگر در جایی

از کشور می‌توانیم چنین نظم و ترتیبی را مراعات

پاسخ به فراخوان

امنیت و فرهنگ‌سازی حلقه‌های گمشده‌ماجرای ستایش

● رضا فیاضی

مهاجرت تنها پدیده‌ای محتوم برای شهروندان کشور افغانستان نیست. ایرانی‌های بسیاری تن به مهاجرت داده و در کشورهای دیگری ساکن شده‌اند. وقتی که ماجرای ستایش را می‌نشینم، ناخودآگاه به یاد می‌آورم که چطور آسیب‌های مهاجرت می‌تواند دامن مهاجران را بگیرد. روی دیگر این سکه، حوادث تلخی است که در کنار گوش خودمان اتفاق می‌افتد و فراتر از ماجرای غم‌انگیز ستایش است چراکه در چنین پرونده‌هایی، قاتل و مقتول، ضربه‌زننده و مجروح، هر دو ایرانی هستند. سال‌ها پیش که در کانون اصلاح و تربیت فعالیت داشتیم، با پرونده‌های عجیب‌وغریبی مواجه می‌شدم که هرکدام از آنها یک میحت تازه در حوزه تربیتی کودکان و فرهنگ عمومی جامعه بود. در خلال این پرونده‌ها دو نکته ظریف اما بسیار اساسی وجود داشت: «امنیت» و «فرهنگ‌سازی».

حالا شاید پرونده ستایش بهانه‌ای باشد برای بازگوکردن این واقعیت که اصل اساسی هر جامعه‌ای که می‌خواهد با آسیب‌های کمتری

مواجه شود، برقراری «امنیت» است.



مهاجرانی که در چهارگوشه جهان رهسپار کشوری دیگر می‌شوند، در جست‌وجوی یافتن امنیت بیشتر هستند و بروز چنین حوادث تلخی می‌تواند علاوه بر آزرده‌کردن خاطر آنها، زمینه‌ساز حوادثی ناگوارتر هم بشود. مقوله مهم دیگر، فرهنگ‌سازی است. جامعه پویا، جامعه‌ای است که مدام در حال ساختن و پیراستن فرهنگ خود باشد. از حوادث تلخ عبرت بگیرد و برای بازسازی فرهنگ خود به گروه‌ها و اقشار مختلف جامعه رجوع کند. در همان کانون اصلاح و تربیت، بودند بچه‌هایی که ما نگران بازگشت آنها به دامن خانواده‌هایشان بودیم؛ خانواده‌هایی بعضا دچار آسیب که این قابلیت را داشتند که به محض ورود فرزندشان از کانون، او را دوباره دچار آسیب‌های تازه کنند و به‌همین‌دلیل، به نظر می‌آمد که فضای کانون اصلاح و تربیت برای آنها امن‌تر از خانه پدری بود. حادثه‌ای که دامن ستایش را گرفت، حادثه‌ای جدا از شرایط جامعه ایران نیست؛ بخشی از آسیب‌های موجود در جامعه ماست که این‌بار به این شکل ناگوار بروز پیدا کرده اما اگر در زمینه افزایش سطح امنیت روانی، اجتماعی و اقتصادی در جامعه قدیمی فرهنگ‌سازانه برنداریم، تکرار آن دور از انتظار نیست.

یادداشت

تجربه روبه‌روشدن با فاجعه!

کنند، مقایسه عواقب بارندگی‌های گسترده اخیر با موارد مشابه قبلی است.

با خواندن اظهار نگرانی‌های مردم و مسئولان محلی در شبکه‌های اجتماعی و همچنین دیدگاه‌های کارشناسانی که به ساخت‌وساز در مسیرها و دست‌کاری‌های یکی، دو دهه اخیر در طبیعت پرداخته بودند، به نظر می‌رسید احتمال وقوع فاجعه‌ای بزرگ بالااست. سابقه ناتوانی در مدیریت چنین حوادثی همیشه فاجعه‌های بزرگ به بار آورده و سیل‌ها و بارندگی‌هایی به‌مراتب کوچک‌تر مصیبت‌بار بوده است.

با اینکه کشته‌شدن حتی یک نفر در چنین حوادثی زیاد است و اقیرون بر کشته‌شدن چند هم‌وطن عزیز، بسیاری از هم‌وطنان گرامی‌مان در لرستان، خوزستان، کهگیلویه‌وبوییراحمد و دیگر استان‌ها خانه و زندگی و محصولات خود را از دست داده‌اند، اما این سیل با وجود گستره‌اش که ۹ استان را دربرگرفته، تلفات جانی بسیار کمتری از موارد قبلی داشته است.

این‌بار چه تفاوتی با بارهای پیشین دارد؟ آیا این توافق و خواست و آگاهی عمومی نیست که موجب تحرک نسبتاً سریع و وسیع مقامات مسئول شد؟ تأمل در چنین پرسش‌هایی و بررسی تجربه‌هایمان در روبه‌روشدن با فجایع، نتنه‌ها برای مقامات است که برای مردم هم راهگشاست. نه اینکه در موارد قبلی خواست عمومی رسیدگی نباشد، اما این‌بار این خواست پیش از وقوع حادثه و به دلیل وجود شبکه‌های اجتماعی و انسجام و هم‌بستگی مردم در قالب محفل‌های متعدد که نوعی جامعه مدنی را شکل داده است، این خواست به طور منسجم منتقل و مؤثر واقع شد.

ادامه از صفحه اول

برجام و حس سرعت زمان

و ده‌ها نمونه دیگر از وقایعی وجود دارد که در آنها زمان معنا و مفهوم مشخصی ندارد. وقتی به این شواهد و ادراک پیشین یک نظام اجتماعی از زمان وقت می‌کنم و به نوع مواجهه همین نظام با برجام می‌نگرم، نگران و امیدوار می‌شوم. فرضیه نگران‌کننده این است که آنچه اکنون در جریان است، چیزی جز همان بی‌توجهی به معنای زمان نیست. ظاهراً متناقض است، اما شاید این‌همه بر زمان تأکید می‌کنند چون مثل همیشه زمان معنا و اهمیتی ندارد. برخی بر این کمتر از سه‌ماه بسیار تأکید می‌کنند زیرا کل زمان سه دهه ناکامی در توسعه، هشت‌سال وفور دلارهای نفتی، شش‌سال زیر سایه تحریم و فشردگی زمان در چارچوب رقابت‌های اقتصادی کشورها را هیچ‌گاه جدی نگرفتند و درک نکردند. وقتی کسانی درک درستی از سه دهه نداشته‌اند و مهم‌تر آنکه وزن سنگین میراث این سه دهه بر کرده اقتصاد، جامعه، محیط‌زیست و فرهنگ را درک نمی‌کرده‌اند، چرا باید انتظار داشت معنای سه‌ماه را در سایه آن چند دهه و جندسال به درستی درک کنند؟ اما می‌توان تفسیری امیدوارانه‌تر نیز داشت. شاید معجزه‌ای واقع شده و زمان به‌یک‌باره معنایی خاص یافته است. شاید روح زمان در ادراک ما و برخی دیگر حلول کرده است.

شاید ما به‌یک‌باره فهمیده‌ایم که پنجره فرصت‌ها به‌سرعت با گذشت زمان بسته می‌شوند و سراسیمه به‌دنبال گرفتن حقم‌ان از زمان دوان‌دوان می‌رویم. شاید بر عظمت لحظه‌ها عارف شده‌ایم و زاهدانه بر تائیه‌ها سخت می‌گیریم. آیا «حس سرعت زمان» همراه با برجام متولد شده است؟ کاش این «حس سرعت زمان» همه کالبد و روح جامعه، سیاست و سیاست‌گذاری در ایران را فراگیرد. کاش کشف معناهای دیگری از زمان ادراک همه مسئولان این کشور را متحول کند. کاش اصرار برخی بر «ادراک زمانمند از برجام» میراثی برای همه ما شود. ما سرنوشت دیگری خواهیم یافت اگر فقط بر اهمیت زمان در عصر پسابرجام تأکید کنیم.

پیشنهاد

مقاله‌ای دارد با این عنوان که «چگونه دین را به دین شادی تبدیل کنیم». همچنین در این پرونده دکتر «سارا شریعتی»، حسن محدثی و «سروش محلاتی»، مباحثه‌ای درباره ارتباط دین و شادی با هم دارند. این شماره ماهنامه ایران فردا پرونده‌ای درباره انتخابات هفتم اسفندماه نیز دارد. در این پرونده «محمد‌جواد غلامرضاکاشانی»، «احمد نقی‌زاده»، «سیدعلی میرموسوی» و... به تحلیل این انتخابات پرداخته‌اند. مصاحبه با «مسعود روغنی‌زنجانی»، گفت‌وگو با «علیرضا بهشتی»، مقاله «جماعت» و خودمختاری فردی» نوشته «حبیب‌الله پیمان» و مقاله «کامیونیتی و عمل مشارکتی مردم» نوشته دکتر «پرویز پیران» از دیگر مطالب خواندنی‌ای آخرین شماره ماهنامه ایران فرداست.

شماره ۲۱ ماهنامه «ایران فردا» منتشر شد. جلد این شماره که مخصوص آغاز بهار است، به پرونده‌ای با عنوان «گمشده ایرانیان؛ دین و شادی» اختصاص دارد. این پرونده با مقاله‌ای از دکتر «حسن محدثی»، جامعه‌شناس دین، آغاز می‌شود. او در این مقاله که عنوان «شادی گمشده دامن ستایش را گرفته، حادته‌ای جدا از شرایط جامعه ایران نیست؛ بخشی از آسیب‌های موجود در جامعه ماست که این‌بار به این شکل ناگوار بروز پیدا کرده اما اگر در زمینه افزایش سطح اقتصادی، امنیت اجتماعی، ثبات سیاسی و... را نیز در ایجاد و ماندگاری شادی، دخیل دانست. در ادامه این پرونده دکتر «مقصود فراس‌تخواجه»

